

## عوامل سیستمیک و دومینوی بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه

علی اکبر جعفری<sup>۱</sup>

### چکیده

منطقه خاورمیانه بنا بر اغلب برآوردهایی که شده است، تا آینده قابل پیش‌بینی، یکی از بحران خیزترین مناطق جهان باقی خواهد ماند. این منطقه به لحاظ اهمیت ژئواستراتژیک، اقتصادی و سیاسی، و نیز به عنوان یکی از مناطق پنج گانه اقتصادی جهان، به عنوان یک هارت‌لند جهان و خارج نزدیک ابر قدرت‌ها به حساب می‌آید. سال‌های پیش، شاهد خیزش و رشد جنبش‌های اعتراضی در خاورمیانه بوده‌ایم که این اعتراضات در برخی کشورها تا انقلاب هم پیش رفته است. نقطه آغاز دومینوی اعتراضات و انقلابات از تونس سر بر آورد و به گفته هانتینگتون به تدریج سایر کشور های را وارد جرگه انتقال کرده است. در این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش هستیم که علت بیداری و انقلابی شدن کشورهای خاورمیانه و چرایی تکوین اندیشه انقلاب را در اذهان و ادراک مردم منطقه واکاوی نمائیم. در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش، برآمدن نیرو های اجتماعی و سیاسی که خواستار عبور از گذرگاه محافظه‌کاری و رسیدن به میدان سیاست تغییر بودند، مفروض گرفته شد. بنابراین، یافته های پژوهش نشان می‌دهد که این نیرو ها، سیاست حفظ وضع موجود حاکمان کشورشان را به عنوان حاکمان وابسته به غرب تعریف نمودند و در صدد به چالش کشاندن آن برای رسیدن به تغییر وضع موجود و مطلوب تلاش می‌کنند.

**واژه‌گان کلیدی:** دومینوی انقلابات، خاورمیانه، اسلامگرایی، امنیت، سیاست حفظ و تغییر وضع موجود.

## مقدمه

منطقه خاورمیانه در طی سال‌های اخیر، با مجموعه‌ای از چالش‌ها و مشکلات مزمن اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، البته با نوساناتی در تأثیرگذاری مواجه است که شناسایی و کشف آن‌ها در تعیین روند و مسیر آینده منطقه اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. از جمله این چالش‌ها می‌توان به اشغال فلسطین، بی‌ثباتی در عراق و افغانستان، تحریکات و قدرت‌یابی گروه‌های افراطی، قاچاق مواد مخدر و تسلیحات، رقابت تسلیحاتی، فقر، بیکاری، بی‌سوادی، تبعیض، تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی، امنیت انرژی و حکومت‌های ناکارآمد و اقتدارگرا، جدایی مردم و حکومت و به پا خواستن و خیزش مردم کشورهای منطقه خاورمیانه اشاره نمود. اما با همه این مشکلات، این منطقه از گذشته‌های دور تا به الان، اهمیت خودش را به دلیل نقش کلیدی آن در تدارک مواد اولیه و مورد نیاز برای چرخش چرخ‌های صنعت و تولید اقتصادهای سرمایه‌داری - موقعیت استراتژیک و حیاتی آن به عنوان چهارراه مواصلاتی دنیا - وجود و حضور غلیظ و شدید اسلام‌گرایی (سیاسی و انقلابی، افراطی و سلفی) و وجود اسرائیل در خاورمیانه حفظ کرده‌است. چنان‌که ژنرال آیزنهاور در دوران ریاست جمهوری خود، خاورمیانه را مهم‌ترین منطقه استراتژیک جهان خوانده‌است؛ همچنین، مک‌فارلین در خصوص اهمیت این منطقه می‌گوید: «گرچه پایان جنگ سرد به نوعی به معنی کاهش و زوال فعالیت آبر قدرت‌ها در جهان سوم می‌باشد، اما مناطقی در جهان وجود دارد که هر آبر قدرت می‌تواند درگیری مداوم خود در آن و اختصاص منابع برای آن را توجیه نماید». (Mac Farlane, 1991: 128) منطقه خاورمیانه عربی که زمانی یک تمدن مستقل بود، امروزه به منطقه‌ای پیرامونی در نظام جهانی تحت حاکمیت غرب تبدیل شده‌است. طبق نظر «ال. کارل براون»، منطقه خاورمیانه دارای نظامی نفوذپذیر است؛ با نظامی که با وجود این که در سطحی استثنایی در معرض کنترل و دخالت خارجی قرار دارد، اما به واسطه ویژگی‌هایش، سرسختانه در برابر وابستگی، مقاومت می‌کند. (الویشس هینبوش، ۱۳۸۲: ۲۰) در طی سال‌های گذشته، شاهد به پا خیزی و خیزش مردمان منطقه بودیم که جنبش‌هایی از جنس اعتراض‌خسونت‌آمیز و انقلاب را علیه حاکمان و نخبگان سیاسی و سیاست‌ها و استراتژی‌های آن‌ها به راه

انداختند. با توجه مطالب ارائه شده این سؤال اساسی مطرح می‌شود که چه عواملی در دومینوی بیداری و انقلابات در خاورمیانه عربی تأثیر داشته است؟ تأثیر بازتاب انقلاب اسلامی ایران و نیز خواسته‌های گرایش به نظام‌های اسلام‌گرایی در میان مردم منطقه تا چه حدودی در ظهور دومینوی بیداری و انقلابات در منطقه خاورمیانه تأثیرگذار بوده است؟ در این مقاله پس ارائه چارچوب نظری، علل خیزش و «دومینوی انقلابات» را به‌عنوان یک پدیده جدید در نظام بین‌الملل، در سطوح سه‌گانه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### چارچوب نظری

ایدئولوژی‌های سیاسی به بررسی و تحقیق پیرامون یک سنخ خاص از تفکر سیاسی می‌پردازند. در تعریف ایدئولوژی می‌توان گفت، مجموعه سامان‌مند باورها و اندیشه‌های ثابت سیاسی و اجتماعی از جمله روش فکری، فلسفی و مذهبی که فرد، گروه یا جامعه به آن اعتقاد دارد و در تعیین خط‌مشی، عمل یا موضع‌گیری معتقدان به آن‌ها در مسائل سیاسی-اجتماعی مؤثر است. ایدئولوژی‌های سیاسی بر زندگی سیاسی از راه‌های مختلفی تأثیر می‌گذارند. در واقع، از طریق ایدئولوژی‌های سیاسی می‌توان دنیا را شناخت و تبیین نمود. چه این که دنیا آن‌طور که هست، دیده نمی‌شود، بلکه آن‌طور که انتظار می‌رود و آن‌گونه که باید باشد، و نیز از پشت حجاب باور-ها و عقاید دیده می‌شود. سیاست حفظ وضع موجود<sup>۲</sup> که برخی به آن از منظر ایدئولوژی می‌نگرند و سیاست تغییر وضع موجود<sup>۳</sup> به عنوان برابر نهاد و آنتی‌تز محافظه‌کاری، از جمله ایدئولوژی‌های سیاسی هستند که دارای ریشه‌های قدیمی می‌باشند.

**الف. سیاست حفظ وضع موجود.** در سخنان مشهور «ادوارد گری» آمده است: «وقتی که ضرورتی برای تغییر نیست، لزومی ندارد که تغییر ایجاد شود». اگر تغییری برای حفظ کشور یا نگهداشت ارزش‌های ضروری بایستی به وجود آید، آن‌گاه بایستی تدریجی، نه این که دفعی و یا انقلابی باشد. (Sodaro and Others, 2008: 315) محافظه‌کاری از بدو تولد، دو شکل کلی

---

2. Conservatism

3. revisionism

به خود دیده‌است: شکل غیر منعطف (مستحکم و سفت)<sup>۴</sup> که در اروپای قاره‌ای پدیدار شد و در نوشته‌های متفکرانی مثل ژوزف دومستر (۱۸۲۱-۱۷۵۳) خود را نشان داد، هرگونه اندیشه اصلاحات را رد می‌کرد و کاملاً خودکامه و واپس‌گرا بود. نوع دیگر محافظه‌کاری، منعطف (نرم و نامستحکم) بود که در بریتانیا و ایالات متحده آمریکا به‌وجود آمد. این نوع اندیشه حفظ وضع موجود در اندیشه ادموند برک «تغییر برای نگه داشتن»<sup>۵</sup> استوار بود. در واقع، این نوع محافظه‌کاری هوشیارانه نرمش ناپذیرتر و سرانجام موفق‌تر بوده‌است. (هی وود، ۱۳۸۹: ۷۲-۷۱) «هانس مورگنتا» برای توضیح سیاست حفظ وضع موجود، سیاست بین‌الملل را به سه نوع تقسیم می‌کند که عبارتند از: سیاست حفظ وضع موجود (محافظه‌کاری) - سیاست امپریالیستی (نمایش قدرت) - سیاست پرستیژ (نمایش قدرت). وی مفهوم حفظ وضع موجود را که از عبارت لاتین آن (Status quo ante bellum) مشتق شده‌است و در واژگان دیپلماتیک به معنای وضع موجود پیش از جنگ است، شرح می‌دهد. مورگنتا هدف سیاست حفظ وضع موجود را، حفظ توزیع قدرت موجود در یک لحظه تاریخی می‌بیند. این لحظه خاص که به صورت نقطه‌ی عطفی برای سیاست حفظ وضع موجود عمل می‌کند، معمولاً پایان جنگ است؛ یعنی زمانی که توزیع قدرت در یک معاهده خاص تدوین شود. مورگنتا تجلی سیاست حفظ وضع موجود را در آمریکا، سیاست مونروئه می‌داند. به نظر وی هدف از سیاست حفظ وضع موجود، به معنای مخالفت با هرگونه تغییری نیست، بلکه حفظ وضع موجود با برخی دگرگونی‌ها مخالف نیست، ولی با تغییراتی که ممکن است به واژگون‌سازی روابط قدرت میان دو یا چند کشور منتهی شود، مخالف است. (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۸۵-۸۰) در واقع، پیشرفت محافظه‌کاری به این دلیل بوده‌است که علاقه‌ای به مقید کردن خود به یک نظم ثابت عقاید نداشته‌است. شاید هم به دلیل همین روحیه اعتدال و نرمش‌پذیری است که محافظه‌کاری را معتدل‌ترین ایدئولوژی به لحاظ فکری می‌نامند. (هی وود،

4 . Un reflexible

5 . Change for Protection

۱۳۸۷: ۱۳۲) گاه محافظه‌کاری را به اشکال گوناگونی نوع‌بندی می‌کنند. محافظه‌کاری اقتدارگرا<sup>۶</sup> که قدمت آن به افلاطون می‌رسد.

**ب. سیاست تغییر وضع موجود.** سیاست و ایدئولوژی تغییر وضع موجود با بحث‌های «ادوارد برنشتاین» (۱۹۳۲-۱۸۵۰) آغاز شد. این سیاست به همه وضعیت‌هایی که به نحوی در مقابل وضع موجود قرار می‌گیرد، قابل اطلاق است. این سیاست، خواهان سرنگونی نظم مستقر می‌باشد. عمق این تغییر و تحول اجتماعی به، شدت مبارزه طبقاتی، ماهیت صف‌بندی طبقاتی، استراتژی، سازمان و رهبری نیروهای انقلابی و عقب‌نشینی مقامات متصدی امور بستگی خواهد داشت. (مک لین، ۱۳۸۱: ۷۰۵-۷۰۴) این سیاست به تحول و تکامل زندگی اجتماعی بشر باور دارد. در هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، اما با روش‌های مختلف اعتقاد دارد. این سیاست در واقع، آنتی‌تز و برابر نهاد سیاست حفظ وضع موجود می‌باشد و در برابر ارتجاع و محافظه‌کاری قرار می‌گیرد. (آشوری، ۱۳۸۹: ۷۲) «مورگنتا» سیاست تغییر وضع موجود را این‌گونه تشریح نمود که در زندگی اجتماعی، تنش<sup>۷</sup> پدیده‌ای عام است و در حوزه داخلی کم‌تر از حوزه بین‌المللی رخ نمی‌دهد. در حوزه داخلی نیز وضعیت خاصی در نظام حقوقی تثبیت می‌شود و دوام می‌آورد. نیروهای اجتماعی که مخالف این وضع موجود هستند، برمی‌خیزند و می‌کوشند با تغییر نظام حقوقی، وضع موجود را براندازند. (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۷۱۷) گروه‌های واقع در هر نقطه از طیف سیاسی، نسبت به دگرگونی در نظام سیاسی موجود ایستاری دارند و موضع می‌گیرند. دگرگونی سیاسی برای همه جوامع اساسی است و همه آن‌ها در راه توسعه سیاسی و نوسازی سیاسی، در نهایت گریزی از آن ندارند. وقتی دگرگونی سیاسی صورت می‌گیرد، «وضع موجود جامعه» به شکلی که دیگر مانند قبل نیست در می‌آید و به وضع موجود متفاوت جدیدی تبدیل می‌شود. بنابراین در مسیر توضیح سیاست تغییر وضع موجود، بایستی به چهار نکته توجه نمود: در وهله اول بایستی "راستا"<sup>۸</sup>ی دگرگونی در جامعه تبیین شود. دگرگونی هم می‌تواند

---

6 . Authoritarian Conservatism

7 . Tension

8 . Route

پیش‌رو و هم‌پس‌رو باشد. از لحاظ دگرگونی، پیشرفت لزوماً خوب یا بد نیست و در اصل ارزش ذاتی ندارد؛ زیرا دگرگونی پیش‌رو به معنای تغییر از وضع موجود به چیز دیگر و متفاوت است که ممکن است خوب یا بد باشد. برخلاف آن، دگرگونی پس‌رو، بازگرداندن سیاست یا نهادی را در نظر دارد که جامعه آن را در گذشته به کار برده‌است که آن هم می‌تواند خوب یا بد باشد. (عالم، ۱۳۷۹: ۱۱۷) دومین نکته‌ای که باید در شناخت مفهوم دگرگونی سیاسی به آن توجه کرد، «ژرفا و عمق» دگرگونی مورد نظر است. در این باره، پرسش این است که دگرگونی مورد نظر چگونگی اصلاحاتی در جامعه به بار می‌آورد: اصلاحات بزرگ و عمیق یا اصلاحات کوچک و سطحی؟ آیا دگرگونی در نظر دارد نهادی را که وجودش برای جامعه ضروری و بنیادی است، اصلاح نماید یا می‌خواهد آن را با نهاد دیگری جابه‌جا نماید؟ قاعده کلی این است که هراندازه دگرگونی اساسی‌تر و عمیق‌تر باشد، اثر و نتایج آن کم‌تر قابل پیش‌بینی، از هم گسیخته و غیرقابل کنترل خواهد بود. سومین جنبه دگرگونی، «سرعت و شتاب»<sup>۱</sup> است که مردم می‌خواهند دگرگونی با آن صورت بگیرد. گرچه نمی‌توان گفت که بین ژرفا و دگرگونی که مردم می‌خواهند و سرعت و شتاب انجام اصلاحات رابطه مطلق وجود ندارد، اما اغلب بین این دو رابطه‌ای کلی هست؛ زیرا هر دو ایستار، به عاملی مشترک (وضع موجود) مربوط اند و گستره احساس بیگانگی مردم از نظام موجود معمولاً به ژرفا و شتاب دگرگونی و اصلاحاتی که می‌خواهند بستگی دارد. یعنی هرچه از وضع موجود بیش‌تر احساس بیگانگی کنند، می‌خواهند اصلاحات عمیق‌تر (ژرفا) و زودتری (شتاب) صورت گیرد. آخرین عاملی که باید در مورد مفهوم دگرگونی به آن عنایت داشت، روش<sup>۱۱</sup> انجام‌شدن دگرگونی است. که ممکن است از راه‌های بسیار زیادی صورت گیرد: رسمی یا غیررسمی، قانونی یا غیرقانونی یا فراتر از قانون، مسالمت‌آمیز یا خشونت‌آمیز. (عالم، ۱۳۷۹: ۱۲۰-۱۱۸) بنابراین در جریان دومینوی بیداری انقلابات در منطقه خاورمیانه هم این دو سیاست را به وضوح بین دو جناح انقلابی و جناح حاکم شاهد بودیم. برآمدن نیروهای

جدیدی که هواخواه دگرگونی و تغییر وضع موجود کشور و منطقه‌اند، در مقابل آن قدرت حاکم دولت‌های عربی که از هرگونه تغییر هراس دارند و به شدت از نظم موجود پاسداری می‌کنند که در نهایت منجر به سلسله بیداری‌ها شد.

### واکاوی علل بروز خیزش‌های انقلابی در خاورمیانه

منطقه خاورمیانه همواره در طول تاریخ، شاهد کشمکش‌ها و معضلات حادّی بوده‌است؛ به گونه‌ای که مجموعه‌ای از فشارها یا اضطراب‌های محیطی و تعارضات مهلک و خطرناک ایدئولوژیکی، بی‌ثباتی مزمن داخلی، عدم توانایی فعالیت سامان بخش برای غلبه بر آشوب برنامه‌ریزی شده و عدم کفایت (عینی و ذهنی) ظرفیت محیطی برای خنثی کردن برخورد میان نهاده‌های اصلی و ناتوانی تنظیمی نظام سیاسی زیر-سیستم خاورمیانه برای غلبه بر آشفتگی‌ها در جهت توزیع قدرت و توالی بحران‌های پنج‌گانه (هویت، مشروعیت، مشارکت، توزیع، نفوذ)، مجموعاً دستاویزی برای ظهور و بروز و خیزش جنبش‌های اعتراضی از جنس انقلاب در منطقه شده‌اند. به عبارت دیگر، بر باد رفتن اجماع و همبستگی ریشه‌دار و عمیق عرب‌ها بر سر مسئله اسرائیل با انعقاد قرارداد کمپ دیوید (۱۹۷۸) و پیمان صلح اسرائیل و مصر (۱۹۷۹)، تمرکز نخبگان سیاسی و حاکمان منطقه بر سیاست‌های سطح بالا<sup>۱۲</sup> (تعارض و جنگ)، و به‌ویژه به گفته‌ی «مانوئل کاستلز»<sup>۱۳</sup>، حضور غلیظ هویت‌های مقاومت<sup>۱۴</sup> ناشی از رستاخیز اسلام‌گرایی سیاسی و نسبتاً دمکراتیک (اخوان المسلمین) و اسلام‌گرایی افراطی و سلفی (طالبان و القاعده) پس از فروپاشی دیوار برلین و کمونیسم، به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و همچنین، به گفته‌ی «رابرت مرتن»، کج کارکردی‌های<sup>۱۵</sup> نظام سیاسی و استراتژی طرد و انقباضی حاکمان، و نیز، برجستگی جغرافیایی- راهبردی منطقه و حضور بزرگان سیاسی- اقتصادی دنیا در این منطقه، منجر به بروز تعارضات خشونت‌آمیز و درنهایت انقلاب در برخی واحدهای سیاسی منطقه شده‌است. بنابراین،

---

12 . High Politics

13 . Manuel Castells

14 . Resistance Identity

15 . Dysfunctions

درمجموع دلایل بروز و ظهور دومینوی بیداری‌ها، جنبش‌های اعتراضی و انقلابی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را می‌توان در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی این‌گونه احصا نمود:

## الف. سطح ملی

### ۱. ناکارآمدی ساختار قدرت سیاسی و فقدان ساختار فرصت سیاسی

کفایت در فضای بومی، نمایان‌گر توجه به تقاضاهای بازیگران درگیر فرآیند شکل‌گیری سیاست در مرحله‌ی ورودی سیستم، توانایی پردازش تقاضاها به وسیله ساختار تصمیم‌گیری، توانایی در همسوموندن تقاضاها با حمایت‌ها، بهره‌مندی از ظرفیت برای بی‌اثرسازی، بی‌تفاوتی گروه‌های مطرح در عملکرد سیستم تصمیم‌گیری، و در یک جمع‌بندی کلی، وجود یک رابطه متقابل بین حکومت و شهروندان است. (دهشیر، ۱۳۸۲: ۱۷۸) در واقع، شکنندگی داخلی گواهی بر این است که ورودی‌های سیستم فاقد همسوئی با خروجی‌های سیستم است و به جهت این واقعیت، گستردگی عدم حمایت ملموس از حکومت، کاهش مداوم سرمایه اجتماعی، امکان‌ناپذیر بودن انسجام ملی<sup>۱۶</sup>، دور شدن نخبگان هم‌محور از توده‌های غیرمنسجم، ناتوانی در بهره‌برداری از فرصت‌های موجود در حیطه‌های مختلف و متفاوت اجتماع و تقویت هرچه شدیدتر رابطه یک-جانبه بین حاکمان و توده‌ها فزونی می‌یابد. (دهشیر، ۱۳۸۲: ۱۷۸) حاکمان عربی منطقه به دلیل حکومت‌های خودکامه درازمدت، حذف بحث‌های سیاسی و استفاده ابزاری از اسلام برای جلوگیری از ظهور ایدئولوژی‌های براندازانه‌ی سیاسی و گرایش به غرب و به تبع، عدم توازن در نظام بین‌الملل به زیان کشورشان، مقبولیت و مشروعیت خود را در نزد افکار عمومی از دست داده‌اند. این عوامل باعث شدند که دولت‌های منطقه به‌قول «رابرت مرتن» دچار «سوء کارکرد» (کج کارکرد) شده‌اند. همچنین، خدمات نیروهای مسلح، اغلب بخش زیادی از بودجه ملی کشورها را به خود اختصاص داده‌است. این به معنای کاهش بودجه برای توسعه و هزینه‌های اجتماعی دیگر بود. در واقع، اکثر این خریدهای تسلیحاتی سرسام‌آور، بیش‌تر از آنچه که برپایه



خواسته‌های ملت باشد، برپایه‌ی ترجیح و تصمیم فرماندهان نظامی خریداری می‌شد. تقاضا برای خرید تسلیحات بسیار پیشرفته و پرهزینه، برای ارضای تمایلات حاکمان غرب‌زده و مستبد و محافظه‌کار، پرستیژ ملی و بازدارندگی از تهدیدهای منطقه‌ای بود و نیز برای کسب اعتماد و حمایت قدرت‌های بزرگ، اقدام به خرید تسلیحات می‌کردند. (روبین، ۱۳۸۰: ۲۹۴) نگرش ارتقای قدرت و مأموریت برپایه وفاداری سیاسی و نه توانایی و شایستگی، موجب تفاوت دیدگاه‌ها در میان طبقه حاکم شده‌است. بسته بودن ساختار فرصت‌سیاسی<sup>۱۷</sup> رژیم‌های منطقه، اجازه هیچ جابجایی و تغییر و تحرک را به جامعه خودش نمی‌داد. حاکمان که خودشان بیش‌تر از طریق کودتا بر سر قدرت آمدند، با استفاده از نظامیان رده‌پائین و مردم در سال ۱۹۸۶ به علت اعتراض به رأس بودند. برای مثال، در مصر، نظامیان رده‌پائین و مردم در سال ۱۹۸۶ به علت اعتراض به دستمزدها و وضعیت معیشتی، طغیان کردند که توسط نیروی مسلح در طول چند روز تحت کنترل در آمدند. در اردن هم در طی سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۰، ارتش، نیروهای سازمان آزادی بخش فلسطین را به بهانه تلاش برای سرنگونی شاه حسین درهم شکست. در یمن هم یک رژیم نسبتاً نظامی سستی که به‌وسیله ژنرال «علی عبدالله صالح» از سال ۱۹۷۹ رهبری می‌شود، در طول دهه ۹۰، یمن جنوبی را برای تقویت پروژه قدرت و اتحاد کشور تصرف نمود و در مرزهایی که با عربستان و اریتره داشتند، مستقر نمود. (روبین، ۱۳۸۰: ۳۰۳-۳۰۱) رژیم‌های منطقه به دلیل دارا بودن اختیارات کافی و وافی، قادر به سرکوب داخلی بودند و به گروه‌های مخالف اجازه نمی‌دادند که در یک فضای باز سیاسی رقابت کنند. در واقع، توزیع دمکراتیک قدرت در نظام‌های منطقه وجود نداشت. (قربانی، ۱۳۸۶: ۹۰) بنابراین، یأس و حرمان فزاینده ملل منطقه را می‌توان، عامل شتاب‌دهنده در گرایش به سوی انقلاب و تلاش برای به‌دست آوردن حقوق خود از طریق انقلاب دانست. نظام سیاسی کشورهای منطقه نقش مهمی در تکوین جنبش‌های انقلابی داشته‌است؛ چرا که نخبگان سیاسی و حاکمان، تقاضاها و حمایت‌های (نهاده‌ها) وارد به سیستم را غیرقانون و یا نادیده انگاشتند. بنابراین، آرام آرام این تقاضاها بر روی هم تلمبار شد و در کنار آن نظام هم از ذخیره

حمایتی<sup>۱۸</sup> تهی شده بود و زمینه بحران مشارکت فراهم آمده است و سرسختی رژیم، زمینه های بحران های مشروعیت، توزیع و نفوذ را سبب شده است. علل بحران های رژیم های منطقه را می توان در چند دسته مخرج مشترک گرفت. در واقع، مخرج مشترک همه آن ها در چند اصل خلاصه می شود:

۱- فقدان نشانگان توسعه<sup>۱۹</sup> که در سه اصل؛ انفکاک ساختاری، برابری و ظرفیت خلاصه می شود، باعث شد که جوامع منطقه با تأثیرپذیری از فرآیند جهانی شدن، ساختار قدرت سیاسی را به دلیل تحدید فرصت سیاسی برای گفتمان های رقیب، آماج حمله قرار بدهند. در واقع، خصلت فرآیندی و افزایشندگی<sup>۲۰</sup> نشانگان توسعه و پدیده جهانی شدن، منجر به اطلاع مردم و جوامع منطقه از بدیل هایی شده است که مبین نیاز به انتخاب بدون قید و شرط شده است. این امر به عنوان نقطه عطف عقلانیت جامعه و نقطه آغاز برای معیارهای غیرعرفی اقتدار شد. ۲- فروپاشی نهادهای حکومتی که در اثر تعارض یا ناتوانی پایه های اقتدارطلبی یا ناکافی بودن پایه های آن در جامعه رخ داد. ۳- ساختارهای حکومتی در اثر وجود منازعه قدرت افراطی و نهادینه نشده، متلاشی شدند. ۴- رهبران ملی و حاکمان، تحت تأثیر توجیحات ایدئولوژیکی یا عملی نسبت به اقتدار خودشان که بر برداشت های غیرقابل قبول از تاریخ یا پیش بینی های ناقص از پیشرفت های آینده مبتنی بود، توجه داشتند. ۵- حاکمان منطقه نتوانسته اند مبنایی مردم پسند و مردمی برای اقتدار گسترش یافته شان پیدا نمایند. (عدم کفایت اقتدار در جامعه). ۶- دسترسی نابرابر مردم به ساختار قدرت سیاسی. به عبارت دیگر، بسته و متصلب بودن ساختار قدرت سیاسی و فقدان منفذی برای ایجاد فرصت برای دیگر گروه ها، زمینه لازم برای انقلاب را تدارک نمود.

---

18 . supportive Reserve

19 . Development Syndrome

20 . Broadening

## ۲. افزایش رشد اقتصادی و شدت مصرف‌گرایی و مصرف‌زدگی

یکی از دلایل دیگر که منجر به بروز جنبش‌های انقلابی دهه اخیر در منطقه شده‌است، افزایش رشد اقتصادی حاصل از فروش نفت و مواد خام و نیز مصرف‌گرایی و مصرف‌زده‌شدن<sup>۲۱</sup> مردم می‌باشد. براساس گزارش صندوق بین‌المللی پول، منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی در دهه اخیر رشد خوبی را تجربه کرده‌است. اما نکته پارادوکسیکال این است که برخلاف نرخ بالای رشد اقتصادی، نرخ بیکاری در کشورها همچنان بالا است. در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، رشد اقتصادی در منطقه به‌طور متوسط بیش از ۵/۶ درصد در سال بوده‌است، که در مقایسه با رشد متوسط سال‌های ۱۹۹۰ که ۳/۶ درصد بوده‌است، افزایش نشان می‌دهد. با افزایش قیمت نفت در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴، از میزان بیکاری نیز کاسته شده‌است. میزان بیکاری از حدود ۱۴/۹ درصد در سال ۲۰۰۰، به ۱۳/۴ درصد در شرایط فعلی رسیده‌است که حاصل افزایش ۳۷ درصدی نرخ ایجاد اشتغال در طول دهه ۱۹۹۰ است. (بانک جهانی، ۱۳۸۷: ۱) افزایش قیمت نفت و افزایش تولید آن از سوی تولیدکنندگان مهم نفت در منطقه، درآمد حاصل از صادرات نفت را در فاصله سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۴ به بیش از ۷۵ درصد رسانید که در نتیجه با افزایش مصارف داخلی، به‌خصوص از راه مصرف دولتی و سرمایه‌گذاری، امکان رشد پُرشتاب را در منطقه فراهم آورد. تنها در سال ۲۰۰۴، بازارهای دارایی خالص خاورمیانه بیش از ۶۰ درصد افزایش داشت که از این نظر، قوی‌ترین عملکرد در جهان بود. در واقع، افزایش بیش از حد قیمت نفت و انباشت دارایی‌های مالی تولیدکنندگان نفت در منطقه، از بسیاری جهات، شکوفایی نفتی دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ را تداعی می‌کرد. در واقع، رشد اقتصادی (رشد تولید ناخالص داخلی) در خاورمیانه از سال‌های ۲۰۰۴-۱۹۹۰، به ترتیب این‌گونه بوده‌است: ۱۹۹۰-۲۰۰۰ (۳/۶٪)، ۲۰۰۲ (۲/۹٪)، ۲۰۰۳ (۶/۱٪)، ۲۰۰۴ (۵/۲٪) (بانک جهانی، ۱۳۸۷: ۱۶-۲). متعاقب این شکوفایی اقتصادی، میزان پرداخت‌های انتقالی، دستمزد و حقوق جامعه بالا رفته‌است. اما مشکلی که هنوز خودنمایی می‌کند، این است که، سرمایه‌گذاری‌های منطقه، به‌ویژه کشورهای عربی در خارج از منطقه، ۱/۲ تریلیون دلار است

و میزان سرمایه‌گذاری‌های در میان کشورهای عربی پائین است. حجم تجارت خارجی کشورهای عربی در حدود ۴۹۰/۳ میلیارد دلار است، اما در میان کشورهای منطقه، تنها ۸ درصد است. بنابراین، کشورهای عربی بیش‌تری برای مقابله با چالش‌های ناشی از جهانی‌شدن اقتصاد، اهمیت و فوریت پیش‌برد سرمایه‌گذاری و تجارت بین خود را درک کرده‌اند. (جوان شهرکی، ۱۳۸۷: ۱۹۲)

در حقیقت مشارکت موازی<sup>۲۲</sup> منطقه در نظام سرمایه‌داری جهانی، موجب تلاشی وابستگی متقابل اقتصادی در منطقه شد و بنای منطقه را بر اساس یک اقتصاد وابسته‌ی سنتی که اهمیتش در تولید و صدور محصولات اولیه (مثل نفت و پنبه) و وابسته به واردات فرآورده‌های تولید و فناوری است، بازسازی کرد. (الویشس هینبوش، ۱۳۸۲: ۲۱) بنابراین، نفت به واسطه‌ی درآمدزایی کلان و وابستگی اقتصادی کشور به مرکز، باعث مصرف‌زدگی مردم منطقه شده‌است. در واقع، با درآمد-های رانتی حاصل از فروش نفت، کالاهای تولیدشده به منطقه سرازیر شد و منجر به رشد مصرف-زدگی مردم شده‌است. نتیجتاً رشد مصرف، باعث رشد تقاضاها و درخواست‌های جدیدی شد که دولت ناتوان از برآوردن آن بوده‌است. به واقع، با افزایش مصرف و رشد نسبی امنیت اقتصادی در میان مردم منطقه، شاهد ارضای نیازهای اقتصادی مردم منطقه می‌باشیم (گرچه هنوز هم سطح بیکاری و فقر در منطقه بالاست). بر طبق تئوری «منحنی جی»<sup>۲۳</sup> «جیمز دیویس»، با رشد تقاضاهای مردم، عرضه کم شده‌است. بنابراین، تقاضاها در همان سطح بالا باقی‌ماند و حتی در نتیجه رشد جایگاه و پایگاه اجتماعی مردم منطقه، حتی باعث بالارفتن میزان تقاضاهای مردم شده‌است. ولی در مقابل از طرف سیستم سیاسی عرضه‌ای متناسب با تقاضا صورت نگرفت، که این امر منجر به بروز بیداری، بحران و در نهایت خیزش جنبش‌های انقلابی در منطقه شده‌است.

## ب. سطح منطقه ای

22 . Parallel Partnership

23 . J Curve Theory

## ۱. رشد اسلام‌گرایی در منطقه خاورمیانه

پدیده اسلام‌گرایی در دو دهه اخیر در منطقه خاورمیانه، یکی از مهم‌ترین متغیرهای مورد توجه کشورهای مختلف، به‌ویژه غرب بوده‌است. اسلام سیاسی به‌عنوان یک ایدئولوژی فرادولتی جایگزین، مشروعیت دولت‌های موجود در منطقه را به چالش کشانید و روند اسلام‌گرایی رشد بیش‌تری داشته‌است. تا جایی که برخی نظریه‌پردازان از نظریه «اسلامیترین» به‌جای «کمیتن» در سال‌های پسا جنگ سرد اشاره می‌کنند؛ چرا که ارتباط میان گروه‌های اسلامی و اشتراک در هدف‌های نهایی آن‌ها بسیار گسترده‌تر از آن است که اندیشمندان طرفدار دیدگاه پراکنده-گرایی<sup>۲۴</sup> به پدیده اسلام‌گرایی باور دارند. خانم «شیرین هانتر»، در مقاله‌ای خیزش اسلام‌گرایی در منطقه را به دو دلیل منتسب می‌نماید. دلیل اول، به‌دلیل ویژگی‌های ذاتی دین اسلام می‌باشد و از سوی دیگر، به‌دلیل شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی می‌داند. وی چاره غرب در مقابله با اسلام‌گرایان را شرح می‌دهد که یا باید به مهار اسلام‌گرایان و یا گفت‌وگو با آن‌ها پردازند. (هانتر، ۱۳۸۱: ۱۴۶-۱۴۵) در خصوص خیزش پدیده اسلام‌گرایی در خاورمیانه، دو نظر خودنمایی می‌کند: نظر اول؛ نو جهان‌سومی‌ها<sup>۲۵</sup>، نظر دوم؛ نو شرق‌شناسان.

نو جهان‌سومی‌ها علت اصلی ظهور پدیده اسلام‌گرایی را مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جهان عرب می‌دانند که می‌توان از طریق مصلحت‌اندیشی و مصالحه بین دو طرف، با آن برخورد کرد. در واقع، این گروه برخی از مسئولیت‌های احساسات ضد غربی اسلام‌گرایان را به گردن سیاست‌های غرب می‌اندازند. این گروه‌ها همچنین ریشه این عوامل را در گذشته‌ی امپریالیستی و استعماری غرب می‌بینند. در واقع، این گروه برای حل این امر، پیشنهاد تغییر رفتار غربی‌ها در قبال کشورهای منطقه را ارائه می‌دهند. نو جهان‌سومی‌ها، به‌ویژه حمایت غرب از رژیم‌های سرکوب-گر و منفور و آنچه که مسلمانان پشتیبانی یک جانبه از کشور اسرائیل تلقی می‌کنند را علت اصلی گرایش‌های ضد غربی اسلام‌گرایان می‌دانند. در مقابل نو شرق‌شناسان علت اصلی ظهور پدیده

---

24 . Dispersal Approach

25 . New Third Worlds

اسلام‌گرایی را به ویژگی‌های ذاتی اسلام، به‌ویژه امتزاج قلمروهای معنوی و دنیوی آن و ناسازگاری آن با مدرنیسم و فلسفه اجتماعی و سیاسی غرب نسبت می‌دهند. تا جایی که دیگر جایی برای مصالحه باقی نمی‌گذارد. از این گروه، گرایش‌های ضدغربی اسلام‌گرایان، آن را پیامد ناگزیر برخورد تمدن‌ها می‌دانند. (هانتر، ۱۳۸۱: ۱۵۳-۱۴۹) برخی از اندیشمندان این جنبش‌های اسلامی را با گرایش‌های مختلفی مطرح می‌کنند. برخی بین «اسلام سنت‌گرا»<sup>۲۶</sup> و «اسلام انقلابی»<sup>۲۷</sup> و یا همانند «جیمز بیل»، بین «اسلام مستقر»<sup>۲۸</sup> در برابر «اسلام مردمی» تفاوت می‌گذارند. برخی دیگر از «اسلام‌گرایی یکپارچه»<sup>۲۹</sup> اشاره می‌کند؛ چرا که شبکه رو به رشد تماس و ارتباطات در میان گروه‌های اسلام‌گرا، باعث پویایی این امر شده‌است. در دوران فروپاشی شوروی و کمونیسم و ریزش دیوار برلین، به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و رستاخیز و بازخیزش اسلام‌گرایی، شاهد دو شکل از اسلام‌گرایی سیاسی و افراطی در منطقه خاورمیانه هستیم. به عبارت دیگر در سال‌های اول هزاره سوم، به‌ویژه شاهد رشد دوباره اسلام‌گرایی و نوع افراطی آن، اسلام‌گرایی افراطی و سلفی (مثل طالبان و القاعده) هستیم. تا جایی که «ژیل کیل» آن را «انتقام‌پروردگار»<sup>۳۰</sup> می‌نامد و آن را مبنایی برای هویت و تعهدی می‌داند که مرزهای ملی را درمی‌نوردد. (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۵۱) در واقع، برخوردهای اعتراضی و تبدیل شدن آن به انقلاب در زیر سیستم خاورمیانه، دیالکتیک بین فرهنگ سیاسی ملی و اسلامی و آرمان‌ها و ارزش‌های قدرت‌های حاکم بوده‌است. از نظر برخی از نویسندگان: «مواجهه بعدی، یقیناً از سوی جهان اسلام خواهد بود. دیدگاه ملل مسلمان از مغرب گرفته تا پاکستان، بر این است که مبارزه برای برقراری نظم نوین جهانی آغاز خواهد شد». (هانتر، ۱۳۸۱: ۵۹) از لحاظ ایدئولوژیک، در طی دهه اخیر، شکاف‌هایی در ساختارهای سیاسی اعراب برجسته شده‌است. عامل مؤثر بر این امر، احیای اسلام سیاسی در منطقه است که منجر به شکل‌گیری اسلام انقلابی شیعی از یک سو، و اسلام وهابی-

26 . Traditional Islam

27 . Revolutionary Islam

28 . Resident Islam

29 . Unionized Islamism

30 . La Revanch De Dieu

سلفی از سوی دیگر است. اسلام شیعی و بیداری اسلامی منجر به قدرت‌گیری جنبش حزب الله و جنبش حماس شد و اخیراً هم مصداق بارز آن، جنبش اخوان المسلمین است. در مقابل هم اسلام وهابی - سلفی به گسترش القاعده و تروریسم و طالبان منجر شده است. بنابراین، رژیم‌های منطقه در برابر این پدیده، شدیداً آسیب‌پذیر شده است. که پیامد شدیدتر آن را، ظهور جنبش‌های اعتراضی پی‌درپی در منطقه هستیم که در نهایت منجر به بروز انقلاب شده است. بنا به استدلال «مریدی نحاس»، افول پان‌عریسم، رژیم‌ها را در برابر اسلام انقلابی بسیار آسیب‌پذیر ساخت؛ زیرا همان نواقص و هویت‌هایی که موجب برانگیختن پان‌عریسم شده بود، همچنان پابرجا بود. اما به سبب نارضایتی که در این مقطع وجود داشت، آن‌ها به اسلام روی آوردند؛ چرا که بسیاری از دولت‌ها، ملی‌گرایی عربی را به‌عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش برگزیده بود، درحالی که در همان حال از هنجارهای این ایدئولوژی تخطی می‌کردند. (الویشس هینوش، ۱۳۸۲: ۱۰۱)

### جمهوری اسلامی ایران

با وقوع انقلاب اسلامی ایران و تأثیر اندیشه‌ها و آرمان‌های اسلامی انقلاب بر منطقه و جهان، دیدگاه‌هایی متفاوتی از سوی جامعه جهانی، نسبت به ظهور اسلام‌گرایی ابراز شد. در سال‌های اولیه بروز انقلاب در ایران، اغلب اندیشمندان تمایل داشتند که جریان‌های اسلامی را بیش‌تر به - عنوان پدیده‌ای شیعی و حتی پارسی معنون نمایند. در پی هجوم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ و تندرو و رادیکال شدن مسلمانان شیعه در لبنان و به‌ویژه پیدایش گروه شیعی «حزب الله»، این فرضیه بیش از پیش تقویت شده است. اما متعاقب آن، قدرت‌گیری جنبش‌های اسلامی در کشور - های سنی مانند الجزایر، مصر و اردن، بی‌اعتباری این فرضیه را به اثبات رسانیده است. (هانتر، ۱۳۸۱: ۱۴۸)

«لئونید برژنف» دبیر کل حزب کمونیست شوروی، تجدید حیات اسلام را مهم - ترین رخداد سیاسی قرن بیستم و انقلاب اسلامی ایران را خطر و تهدید مستقیم برای مرزهای جنوبی شوروی اعلام نمود. «هنری کیسنجر»، نظریه پرداز اصلی سیاست خارجی آمریکا و عضو شورای روابط خارجی ایالات متحده آمریکا، انقلاب اسلامی را مهم‌ترین خطر برای منافع ایالات متحده آمریکا در خاور میانه نام گذاشت. حاکمان منطقه خاورمیانه با نادیده گرفتن ملت خود و استفاده

وافر از رانت‌های حاصل از طلای سیاه(نفت)، سعی در به‌وجود آوردن سرمایه‌داری همپالگی<sup>۳۱</sup> داشتند، که انقلاب اسلامی ایران و تأثیرات آن، وجود شکاف ناپیدای حاکمان با مردم‌شان را علنی کرده‌است. تا جایی که «ونسا مارتین»، بر طبق یک قاعده کلی، رابطه‌ی بین وجود یک شکاف طبقاتی و پذیرش پیام‌های عدالت‌خواهانه انقلاب اسلامی را یک اصل و اساس در نظر گرفته‌است. (Martin, 2002: 188-190) نخبگان سیاسی و حاکمان منطقه، متأثر از انقلاب و اندیشه‌های اسلامی، دست به اصلاحات و تغییرات هدایت شده زدند.

منطقه خاورمیانه به دلیل مشکلات امنیتی و اقتصادی و سیاسی فراوان، شاهد رشد اسلام‌گرایی و تأثیرات انقلاب ایران هستیم. تأثیرات انقلاب ایران و آرمان‌های آن را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

**الف- تأثیرات بالفعل:** جریان‌های یا اقداماتی که متأثر از انقلاب ایران روی داد که می‌توان به آن «پیش‌بینی‌های محقق<sup>۳۲</sup>» هم گفت. در واقع روند معکوس سکولارشدن جهان، یکی از فرآیندهای متأثر از انقلاب اسلامی است. یعنی فرآیند عمومی جهان را به سمت سکولاریزاسیون و به حاشیه‌رفتن دین می‌دیدند، ولی با آغاز دهه هشتاد و با انقلاب اسلامی، شاهد تحقق عکس این قضیه هستیم. یعنی فرآیند عمومی جهان، روند معکوسی را آغاز و به سمت دینی‌شدن پیش می‌رود. در واقع، در این سال‌های اخیر، تأثیر محقق اسلام و آرمان‌های آن را در منطقه به عنوان دال مرکزی می‌توان مشاهده نمود. به عبارت دیگر، در طی سال‌های اخیر، در منطقه خاورمیانه، اندیشه‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی، به دو دلیل عمده‌ی؛ «قابلیت دسترسی» و «اعتبار بالا»، موجب شد که یک جنبش ضدِ نظم حاکم شکل بگیرد و

---

31 . Crony Capitalism

32 . Happened Predictions



شاهد رویش و رستاخیز گفتمان اسلام‌گرایی در اذهان و افهام انقلابیون و جنبشی‌ها باشیم.

ب- **تأثیرات بالقوه:** تأثیراتی که اگر موانعی از سوی مخالفان و رقبا به وجود نیاید، روی خواهد داد. (برزگر، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۰) به دلیل تأثیرات ناشی از جهانی‌شدن و ارتباطات گسترده میان ملت‌ها، شاهد رویکرد انبساطی نسبت به ارزش‌های اسلامی در نزد مردم منطقه می‌باشیم. از میان دو سناریوی خوش‌بین و خواهان تغییر و بدبین و محافظه‌کار، رویکرد تغییر به‌عنوان گفتمان مسلط در منطقه ظهور یافته‌است. تا جایی که «الکس تامسون» این امر را برای مدل توسعه مدرنیته شکست خورده و سکولار در کشورهای اسلامی و حتی جهان‌سومی‌های سکولار، به‌عنوان بدیل معرفی می‌نماید. هم‌زمان با تجاوز غرب به عراق، زمینه استراتژیک قدرت‌گیری اسلام‌گرایان شیعی در منطقه، که خواهان تسهیم قدرت بوده‌اند، می‌باشیم. (Nasr, 2006: 30-31) اما انقلابات دهه اخیر در منطقه، نشان از روند صعودی تأثیر آرمان‌ها و اندیشه‌های اسلامی در منطقه می‌باشد و به همان نسبت، گارد تدافعی در مقابل دگرهای اندیشه‌های اسلامی (اندیشه غربی)، دولت‌های منطقه و محافظه‌کاری) روند صعودی دارد. به اعتقاد اسلام‌گرایان منطقه، باورهای دینی، بسته به مقتضیات سیاسی و اجتماعی، پدیده‌ای هم‌زمانی<sup>۳۳</sup> می‌باشد و با آرمان‌های دمکراتیک هم‌خوانی دارد. چنان‌که «جان اسپوزیتو» می‌گوید: در میان جوامع اسلامی، تکثر نظرات را شاهدیم. در عمل هم شاهد هستیم که این نظرات می‌توانند با حکومت لیبرال-دمکراتیک سر سازگاری نشان دهند. «ارنست گلنر» هم در این رابطه این گونه می‌گوید که بر اساس معیارهای صریح متعددی چون؛ عام‌گرایی (فراگیری)، اعتقاد به نص، مساوات‌طلبی معنوی، فراخوانی تمام افراد در امر مشارکت، نظام‌مند کردن عقلانی حیات اجتماعی-اسلامی، نزدیک‌ترین دین توحیدی به نوگرایی است. (Gelner, 1981: 7). اما صرف نظر از همه اظهار نظرها، شاهد دمیده‌شدن روح تازه اندیشه‌ها و آرمان‌های اسلام‌گرایی در ملل منطقه هستیم که به علت ساختار

اسلامی منطقه خاورمیانه، رشد اندیشه‌های اسلامی را شدت می‌بخشد. بی‌تردید، انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان راه بدیل، نقش غیرقابل اغمازی بر حرکت‌های اسلامی منطقه داشته‌است و این اندیشه‌ها و آرمان‌ها، الهام‌بخش بیداری و حرکت‌های اسلامی در منطقه شده‌است. به‌طور کلی، عامل منطقه‌ای دومینوی انقلابات در منطقه خاورمیانه را می‌توان از یک طرف به دلیل تاثیرپذیری از انقلاب اسلامی ایران ارزیابی کرد که تحمیل جنگ عراق علیه ایران آن را به مدت سه دهه به تاخیر انداخته‌است؛ و از طرف دیگر به دلیل واکنش علیه رفتار مداخله‌گرایانه و تجاوزکارانه اسرائیل و متحدان استراتژیک آن در منطقه خاورمیانه، نظیر ایجاد جنگ‌های ناعادلانه، فرایند صلح جانبدارانه و ننگین، طرح خاورمیانه بزرگ و سایر اقدامات مغایر با قوانین و مقررات بین‌المللی (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۲۳، ۱۳۴ و ۱۴۶) استدلال نمود.

## ۲. عدم همگرایی و ائتلاف در میان جریان‌های داخلی کشورها

سندروم‌های عدم همگرایی و ائتلاف و یا حتی واگرایی میان اسلام‌گرایان و دولت‌های حاکم نظیر؛ مصر، الجزایر، تونس، یمن، لیبی، عربستان و دیگر کشورها، و نیز وجود رقابت‌های داخلی آن‌ها بر سر تعریف هویت ملی و نظام سیاسی، افزایش تعداد بنیادگرایان افراطی در کشورهای ثروتمند حاشیه خلیج فارس، رقابت نخبگان حاکم و جریان‌های پیشی‌گرفتن از یکدیگر در گسترش روابط با نیروهای فراملی، وقوع بحران‌ها و کشمکش‌های دائمی در بین جریان‌های داخلی و دیگر مسائل، همگی گویای وجود تعارض و ناسازگاری در درون کشورهای منطقه است. اختلاف افکار عمومی و حکومت‌های عرب و نخبگان غیرحاکم در خصوص نحوه استفاده از ثروت نفت به‌عنوان اهرم فشار یا وسیله‌ای برای همکاری، باعث تشدید تنش‌های داخلی کشورها در طی سال‌های اخیر شده‌است. امروزه در منطقه خاورمیانه، شاهد چندپارگی<sup>۳۴</sup> و شقاق افکار هستیم که جریان‌های داخلی را به سمت تقابل سوق داده‌است. در واقع، وجود گسل‌ها و تفاوت‌های ارزشی و سیاسی و اقتصادی در درون کشورهای منطقه، و نیز تحولات اقتصادی، نوآوری‌های

فناورانه و جابه‌جایی‌های روزافزون و سیالیت فرآیندهای جهانی، فرآیند دولت-ملت‌سازی به تعویق افتاده‌است. در واقع، به جهت تفاوت‌های غیرمتقاطع و نیز جهت‌گیری‌ها و سوگیری‌های متفاوت در بین نخبگان حاکم و غیرحاکم و نیز جریان‌ات داخلی کشورها، شاهد اوج‌گیری تنش و تضاد در بین نیروهای اجتماعی داخلی می‌باشیم. بنابراین، نیروهای حاکم و جریان‌ات داخلی در کشورهای منطقه، به لحاظ تفاوت نظر درباره‌ی نقش آمریکا در کشورشان، فقدان وجود یک ساختار هنجاری واحد و توسعه نامتوازن اقتصادی، از حداقل‌های ضروری برای به‌وجودآوردن شرایط مناسب برای همگرایی ناتوان بودند. بنابراین، پی‌پدیده این امر، فراگیر شدن هویت‌های تکه تکه است که به بی‌ثباتی مزم، در رابطه با میزان رخنه حکومت در سطح ملی می‌شود. همچنین، رژیم‌های منطقه به دلیل اختلاف دیدگاه با نیروها و جریان‌ات مخالف داخلی، هنوز به این جمع‌بندی نرسیده‌اند که ساختار سیاسی کشورشان براساس چه ارزش‌هایی در جامعه باید پیاده شود. بنابراین، در پی بیداری ملت‌های اسلامی خاورمیانه و وجود دو بحران (بحران دولت ملی و بحران هویت رژیم) و نیز کشمکش‌های داخلی، منجر به بحران مشروعیت رژیم و در پی آن سقوط برخی از دولت‌های حاکم گردیده‌است.

### ۳. جستجوی یک هویت جدید از سوی ملل منطقه

شکاف فزاینده بین نیروهای برون‌گرا و درون‌گرای جوامع مسلمان که منجر به دوگانگی ارزشی در اغلب کشورهای مسلمان شده‌است، در دهه اخیر اهمیتی دوچندان یافته‌است. رویکرد غرب-محوری در گفتمان نخبگان حاکم به همراه عدم تحرک طبقاتی ناشی از آن و سرخوردگی خواست‌های عمومی، منجر به رستاخیز و محبوبیت و مقبولیت اندیشه‌های اسلامی و در پی آن، جنبش‌های اسلامی شده‌است. به عبارت دیگر، دو قطبی شدن غیرمنعطف حاصل از شکاف سنت‌گرایان و نوخواهان در منطقه، نامشروع و فاسد و غیراسلامی تلقی نمودن حکومت‌های حاکم، بریدن از منافع مردم، عدم مشروعیت مردمی و تلقی اسلام به‌عنوان ابزار و اهرم و تکیه‌گاه ایدئولوژیک حکومت و مسائلی از این دست، باعث شده‌است که نیروهای اجتماعی نو-ظهور، که آورد رشد تحصیلات و اندیشه‌های جدید و تغییرات اجتماعی و سیاست‌های نوجویی

است، در پی تعریف هویت جدیدی برای خود باشند که از پی این هویت نو، سیاست‌ها و نخبگان حاکم را به‌عنوان دگر و غیر خودشان تعبیر نمودند. در واقع، تقاضا برای مسائل اقتصادی و تغییر اوضاع و شرایط موجود، که با توجه به سقوط کمونیسم و دیوار برلین در اواخر قرن بیستم - تشدید روند جهانی‌شدن و قدرت رسانه‌های جمعی - ناکارآمدی‌های حاکمان و بی‌ثباتی‌های و ناملایماتی که از اواخر قرن بیست به‌دنبال سقوط شوروی و اوایل قرن بیست و یکم که از افغانستان و عراق کلید خورد، باعث جستجو برای هویت، غیر از هویت تجویزی و تزریقی حاکمان و آبر قدرت‌ها از سوی نیروهای نوظهور منطقه شده‌است.

از نظر «راشد الغنوشی» رهبر گروه اخوان المسلمین، «عواملی که نماینده نخبگان غرب‌گرا هستند و از دین و منافع توده‌ای بریدند و بر آنها حکومت می‌کنند، صرف‌نظر از ادعای نخبگان لیبرال یا سوسیالیست‌بودن‌شان، همگی آنان فاقد مشروعیت مردمی اند؛ تنها مشروعیت آنان از سرکوب مردم و وفاداری به غرب ناشی می‌شود (الغنوشی، ۱۹۹۲، هانتز، ۱۳۸۱: ۱۶۵). قدرت-گیری و قدرت‌یابی نیروهای جدید، که متأثر از اندیشه‌های اسلامی، در منطقه رشد فزونی یافته-است، در کوتاه مدت، بر منافع غرب اثر منفی می‌گذارد و با اثر گذاشتن بر قیمت و عرضه منابع زیر زمینی، باعث کاهش دسترسی غرب به بازارهای کشورهای مسلمان می‌شود. این هویت جویان جدید، درصدد حمایت از توسعه اقتصادی و سیاسی خود محور هستند؛ چرا که استقلال سیاسی و اقتصادی آن‌ها خدشه‌دار شده‌است و فرهنگ و ارزش‌های اسلامی و ملی‌شان زائل شده-است. این جنبش‌های هویت‌طلب جدید، متأثر از مسائل بیرونی، به‌ویژه فرآیند گسترده جهانی-شدن و روند ارتباطات و اطلاعات و مسائل درونی، مخصوصاً ناتوانی تاریخی نخبگان در تشخیص لایه‌های زیرین هویت ملی (قهرمان پور، ۱۳۸۳: ۲۴)، با گذار از حالت اجتماعی، به جنبش‌های سیاسی مبدل شده‌اند که در نهایت، به‌دلیل برآورده‌نشدن تقاضاهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اقتصادی‌شان از یک طرف، و فشارهای ناشی از فرایندهای جهانی‌شدن و رشد اقدامات تروریستی و رادیکال از طرف دیگر، در نهایت امنیتی شده‌اند. در واقع، رویکرد حاکمان منطقه نسبت به مقوله هویت ملی، نوعی پارادوکس درونی را باز تولید می‌کرد که از پی آن، برای دست

یابی به اهداف سیاسی خود، در سنت و مذهب مردم دست برده و بیش از حد بر آن تأکید می-کردند که در نهایت، نتیجه‌اش تن دادن به آثار ناخواسته‌ای چون جنبش‌های اعتراضی از جنس انقلاب در طی سال‌های اخیر بوده‌است. در واقع، در نتیجه افزایش قیمت نفت، تقاضا برای دسترسی به تکنولوژی و دانش افزایش یافته‌است و به تبع آن، تکنوکرات‌ها، خواهان تغییر در شکل و نوع سیاست‌های اتخاذی حاکمان کشورشان بوده‌اند و به دنبال آن طبقه متوسط حاصل از رشد شهرنشینی به وجود آمد. این نیروهای اجتماعی تازه، خواستار یک کشور، سیاست، اقتصاد و فرهنگ جدید بوده‌اند که با سلیقه‌های آن‌ها سازگاری داشته‌باشد. به زبان یک دیپلمات انگلیسی، اسلام‌گرایان بر این نظرند که بدون برکناری حاکمان خودشان، نمی‌توانند حکومت اسلامی داشته باشند. اتکای آن حاکمان به غربی‌ها برای ماندن بر مسند قدرت و پذیرش نمایندگی غرب در منطقه و عدم کفایت آن‌ها برای حکمرانی، دلایل بی‌اعتمادی اسلام‌گراها به حاکمان خودشان است. (هانتر، ۱۳۸۱: ۱۶۶) در واقع، در منطقه خاورمیانه، رشد هویت‌های فرادولتی و فرودولتی، ملهم از هویت‌ها و جنبش‌های فرادولتی، در رقابت با هویت دولت مرکزی قرار گرفته‌اند. (الویشس هینبوش، ۱۳۸۲: ۱۸) این نیروهای جدید، با افزایش امکان مقایسه سطح زندگی خود با کشورهای پیشرفته، و ایجاد یک خودآگاهی راستین و به گفته «کارل مارکس» تشکیل یک «طبقه‌ی برای خود»، خواستار تعریف هویت دیگری برای خود شده‌اند که در آن محرومیت‌ها، محدودیت‌ها و محذوریت‌های گذشته، هیچ حضوری نداشته‌باشد.

### ج. سطح بین‌الملل

#### ۱. نقش و عملکرد آبر قدرت‌ها

هدف ابر قدرت‌ها، به‌ویژه غرب از نقش‌آفرینی در زیر سیستم خاورمیانه را می‌توان به چند شاخه تقسیم نمود:

**هدف اول.** در بین غالب کشورهای صنعتی جهان مشترک است، انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک منطقه است. **هدف دوم.** که مخصوص غرب، به‌ویژه در رأس آن

آمریکا است، موضوع امنیت اسرائیل است. چرا که معضل اصلی مناقشه عرب-اسرائیل، برای آمریکا و کشورهای متحد، همواره این بوده که چگونه می‌توان تعهد به بقا و امنیت کشور اسرائیل را با حفظ روابط دوستانه با حکومت‌های منطقه مرتبط نماید.

**هدف سوم.** رشد اسلام‌گرایی در منطقه، که به دلیل ناامنی‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی منطقه، به افراط کشیده شد. در واقع، سیاست وابسته کردن کشورهای منطقه، بر طبق استراتژی‌هایی چون؛ نظم نوین جهانی، طرح خاورمیانه بزرگ صورت گرفته است.

تا قبل از حادثه ی ۱۱ سپتامبر، به‌ویژه در دوران جنگ سرد، سیاست ایالات متحده براساس رهنامه «ترومن» مبنی بر جلوگیری از نفوذ توسعه‌طلبی شوروی بود که در این راستا، همراهی با کشورهای منطقه ضروری می‌نمود. دیپلماسی اتخاذی و اعمالی از سوی آمریکا در دوران ریگان، ثبات رژیم‌های منطقه بود که براساس اندیشه‌های «جین کرک پاتریک» سفیر آمریکا در سازمان ملل، استوار بود. اما با حادثه ی ۱۱ سپتامبر که به پرل هاربور دوم تعبیر شد، یک شیفت پارادایمی در سیاست خارجی آمریکا بروز یافت. جایی که قبلاً سیاست همراهی با کشورهای منطقه و ثبات آن‌ها ضروری می‌نمود، سیاست تغییر رژیم کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه اتخاذ شد. از پی این واقعه، به‌گفته‌ی «مارتین شاو» شاهد پیدایی یک «سوپر بلوک صنعتی شمالی»<sup>۳۵</sup>، بر گرد زیر خاورمیانه هستیم که خود را کارگزار اصلی نظام جهانی قرار داده‌است و نسبت به منطقه خاورمیانه سیاست دوگانه‌ای درپیش گرفته‌است. اصل اول، که به‌عنوان توسعه سیاسی و اقتصادی شناخته شده‌است در مقابل اصل دوم، که مسائل سیاسی و امنیتی و یا منافع ملی خودش را لحاظ کرده- بود، روپوشی بوده‌است که بر تن منطقه خاورمیانه دوخته شده‌است. در طرح اول، استراتژی کلان سوپر بلوک نو ظهور، طرح خاورمیانه بزرگ (جورج بوش پسر) در سال ۲۰۰۴ (Ahmadi, 2006: 6) بوده است. بنابراین، درحالی که انتظار می‌رفت تقویت دمکراسی، همزمان به تحدید اسلام‌گرایی افراطی منجر می‌شود. درحالی که، نتیجه‌ای معکوس برای سوپر بلوک صنعتی شمال

داشته است (Candland, 2007: 91). در طرح دوم، استراتژی کلان سوپر بلوک صنعتی شمالی، دشمن تراشی و پیش کشیدن تروریسم و افراط گرایی و رادیکالیزاسیون اسلامی برای دستیابی به منافع استراتژیک خودش و تأمین امنیت اسرائیل می باشد. حدود یک دهه قبل از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، یک نظر سنجی نشان داد که آمریکایی ها، اولویت شان بعد از تهدیدات کلاسیک جنگ سرد، به سمت خطرات و تهدیدات جدیدی متمایل شد (Trall & Cramer, 2009: 155). یکی از مهم ترین وسایل مورد استفاده این بلوک، طرح بحث تروریسم می باشد. در خصوص پدیده تروریسم، دو نظر وجود دارد. نظر اول که از بیرون تقویت می شود، تروریسم و افراط گرایی را محصول نبود وفاق ارزشی و فرهنگی، نبود توسعه سیاسی در منطقه، استمرار حکومت حاکمان مقتدر، چالش های دولت-ملت سازی، چالش های اجتماعی مثل فقر و بی سواد می داند. در نگاه دوم که بیش تر درون گرا و یا به اصطلاح «نگاه خاورمیانه ای» می باشد، استراتژی مثلثی غرب یعنی؛ یک جانبه گرایی، عملیات پیش دستانه<sup>۳۶</sup> و پیشبرد دموکراسی را معجونی می داند که به فرا خور منطقه درست نشده است. این دیدگاه بر این باور است که، حمایت ضمنی از گروه های تروریستی و نیز هدایت کشمکش ها و جنگ های منطقه توسط قدرت های بزرگ غربی و در رأس آن ها ایالات متحده آمریکا، در خوش بینانه ترین حالت، مبارزه برای صلح و امنیت غرب و در بدترین حالت، برای حفظ و تأمین امنیت ملی آمریکا و متحدانش و کنترل انرژی می باشد. (برزگر، ۱۳۸۵: ۶۸-۶۷) به گفته «آمارتیا سن»، وجود «ناآزادی های»<sup>۳۷</sup> که در راه رسیدن به اهداف مردم، نوساناتی ایجاد کرد، در نهایت منجر به بروز دومینوی انقلاب در منطقه خاورمیانه شده است.

۱- وجود و حضور پایدار زخم کهنه (اسرائیل) در منطقه: اسرائیل از ۶۰ سال گذشته تا با الان، برای مردم منطقه تکان دهنده بوده است. این امر حتی منجر به سوگیری و جهت گیری قطب نما

36 . Preemptive Operation

37 . Un Freedoms

حاکمان منطقه به سوی اسرائیل شده است. بنابراین، مردم منطقه خواهان استیفای حقوق تضییع شده خود می‌باشند.

۲- ظهور هویت مقاومت در میان مسلمانان و رهبران اسلامی: تلاش غرب برای القای فرهنگ و ارزش‌های غربی به منطقه، باعث شد که مردم و رهبران اسلامی تا جایی پیش بروند که از طرح جدید «خاورمیانه بزرگ اسلامی» به‌عنوان بدیل و جایگزین طرح‌های تجویزی غرب سخن بگویند. به نظر برخی‌ها، در این زمان، ائتلاف نخبگان علمی و فرهنگی منطقه برای طرح ریزی برنامه توسعه سیاسی و اقتصادی بر اساس حفظ هویت‌ها و منافع بومی اسلامی، منجر به بروز انقلاب شده است.

۳- فاصله شعارها و منافع: شعارهای مطرح شده چه از جانب حاکمان منطقه و چه غریبان، با منافع استراتژیک و راهبردی مردم منطقه و کشور همخوانی نداشته است. در واقع، این شعارها، روپوشی از احقاق حقوق مدنی را به تن کرده بودند. در حالی که مردم در ذلت و خواری، در حسرت رستخیز ارزش‌های بومی و اسلامی خودشان بودند. که در نهایت به بروز انقلاب منجر شد. (سبحانی، ۱۳۸۵: ۲۱-۱۸) یکی دیگر از مفاهیمی که در طی دو دهه اخیر در عرصه‌ی روابط بین‌الملل مطرح شده، و تعریفی دوباره از مسائل منطقه‌ای ارائه داده است، مفهوم «قدرت نرم»<sup>۳۸</sup> بوده است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ از سوی «جوزف نای» مطرح شده است. در طی سال‌های اخیر، این مفهوم، پذیرش و کاربرد زیادی یافته است. (Parmar & Cox, 2010: 12) این استراتژی حکایت از این دارد که در عصر اطلاعات و ارتباطات، به‌جای قدرت سخت‌افزاری<sup>۳۹</sup>، بایستی بر قدرت نرم و هوشمند<sup>۴۰</sup> تمرکز نمود. مطرح‌شدن تئوری قدرت نرم در عصر تکنولوژی، باعث کاهش استفاده از قدرت سخت‌افزاری از سوی کشورهای غربی شده است. اگر چه در طی سال‌های اخیر، شاهد استفاده از قدرت سخت‌افزاری از سوی غرب هستیم. این مسئله باعث

---

38 . Soft Power

39 . Hard Ware Power

40 . Soft & Smart Power



افزایش ارتباطات و اطلاعات در سطح منطقه هم شده است. چنان که اکثر تلاش‌های گروه‌های رادیکال هم بر ارتباطات متمرکز است. مؤسسات نظرسنجی در آمریکا نشان داده است که در این جنگ، آمریکا و غرب پیروز نخواهند شد. اسلام‌گرایان با استفاده از شبکه‌های اینترنتی در صدد یارگیری برآمدند. در این زمینه، وزیر امور خارجه آمریکا؛ «هیلاری کلینتون» بر این امر تأکید می‌کند که آمریکا بر بسیاری از مشکلات نمی‌تواند به تنهایی فائق آید و جهان هم نمی‌تواند بدون آمریکا مشکلات را حل کند. آمریکا به جای قدرت نظامی، بایستی بر دیپلماسی و تشریک مساعی با متحدانش به اقدام پردازد. (Parmar & Cox, 2010: 51-52) در واقع، بر طبق تئوری قدرت نرم، مشکلات و مسائل را می‌توان از طریق استراتژی انبساطی و انجذابی حل نمود. (Saghafi Ameri, 2004: 79) بنابراین نظریه قدرت نرم جوزف نای، دستمایه‌ی بیداری اسلامی، حرکت‌ها و جنبش‌های اعتراضی مردمان منطقه را فراهم نمود، که در نهایت به‌عنوان یکی از رویکردهای فکری در انقلابات نافرجام خاورمیانه مورد توجه قرار گرفت.

### نتیجه‌گیری

زیر سیستم خاورمیانه به‌عنوان منطقه راهبردی و استراتژیک و خزانه مواد زیرزمینی، همواره جولانگاه نیروهای ملی و فراملی بوده است. این قدرت‌های فعال و کنش‌گر در منطقه، هر یک بر-اساس ایستارها و جهت‌گیری‌های خود به مطالعه خاورمیانه می‌پردازند. در میان جهت‌گیری‌ها و رهیافت‌هایی که مخصوصاً به این امر می‌پردازند، می‌توان به رهیافت تاریخی، رئالیستی، تصمیم‌گیری در عرصه‌ی سیاست خارجی، هنجاری و جامعه‌شناسی تاریخی و بین‌المللی اشاره نمود. در طی سال‌های اخیر، شاهد بیداری اسلامی، درگیری‌ها و جنبش‌های اعتراضی بودیم که در نهایت به انقلابات نافرجام ختم شد. در واقع، در طی یک دهه گذشته، منطقه خاورمیانه دچار گشت و واگشت‌هایی متعدد شده است که تأثیراتی سلبی بر منطقه برجای گذاشته است. از سال‌های اول هزاره‌ی سوم، حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، دستاویزی در اختیار قدرت‌ها، به‌ویژه بلوک جدیدی به‌نام «سوپر بلوک صنعتی شمالی» قرار داد که با اهداف مستعار دمکراسی‌سازی و توسعه اقتصادی، در صدد توجیه حضور خود در منطقه و وابسته‌بودن حاکمان منطقه بوده است. اما در طی سال‌های

اخیر، شرایط و مقتضیات بر خلاف انتظار حاکمان منطقه پیش رفت، تا جایی که بسترهای سقوط و برکناری آن‌ها را تدارک دید. در بیان علل بیداری اسلامی و بروز انقلاب‌ها در منطقه خاورمیانه، سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به‌طور عام مورد بررسی قرار گرفت. این سطوح کلی تعلیلی، به زیرشاخه‌هایی منشعب می‌شوند که علل بروز دومینوی انقلابات در منطقه را موشکافانه بررسی می‌نماید. گرچه خواسته‌های مردم در ابتدا، بیش‌تر بعد اجتماعی داشت، چرا بیش‌تر بر تغییر سیاست‌ها از راه مسالمت‌آمیز تأکید داشتند، که عدم توجه و نادیده انگاشتن تقاضاها، به‌عنوان مهم‌ترین خروجی آن بود، اما به‌تدریج جنس این جنبش‌ها، سیاسی و خواستار نظام اسلامی گاه از نوع نظام جمهوری اسلامی ایران شدند. این امر منجر به سرکوب تقاضاها و جنبش‌ها از سوی حکمای منطقه شد. در واقع، سیاسی شدن جنبش‌ها و اعتراضات، باعث شد که حاکمان منطقه احساس خطر نمایند. به‌منظور تأمین امنیت خود و تداوم قدرت خود، دست به خرید تسلیحات نظامی از غربی‌ها زدند. در طی سال‌های اخیر، فشار زیاد بر مردم منطقه و تولد یک نسل نو خواه و تغییر طلب که هویت دیگری غیر از هویت حاکم برای خودش تعریف نمود، این جنبش‌ها و شورش‌ها و تقاضاها امنیتی شده‌اند، که درنهایت، عاقبت نسبتاً تلخی برای حاکمان قدرت طلب منطقه رقم زد. به عبارت دیگر، به تعبیر «مانوئل کاستلز» مطرح‌شدن یک هویت جدید که «هویت مقاومت» نامیده می‌شود، توانست در مقابل هویت حاکم، چهره بیاراید و در مقابل این هویت حاکم جبهه‌گیری و موضع‌گیری نماید و تعریف دیگری از ارزش‌ها و آرمان‌های خودشان ارائه دهند که درست در نقطه مقابل آرمان‌های حاکم بود و در نهایت شاهد ظهور دومینوی انقلابات ناتمام شده‌است. در کشورهایی مثل؛ تونس تحت حکومت «زین العابدین بن علی»، مصر تحت حاکمیت «حُسنی مبارک»، لیبی زیر نفوذ «معمّر قذافی» و یمن تحت حکومت «ژنرال علی عبدالله صالح» و کشورهای چون قطر، عربستان سعودی، عمان، بحرین، اردن، عربستان و سایر کشورهای عربی که هر یک تحت نفوذ یک حاکم غرب‌گرا قرار داشته است، حاکمان در کنار مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، حتی از بُعد فرهنگی هم از مردم دریغ کردند. به عبارت دیگر، حاکمان منطقه از ارزش‌های اسلامی و مذهبی که در عمق و جان مردم منطقه ریشه دوانده است،

شدیداً دور شده‌اند. و تنها آن را به ابزار و مصلحتی برای رسیدن به منافع خودشان در نظر گرفتند. بنابراین جنبش‌های خشونت‌آمیز و امنیتی منطقه، استراتژی «ریزش از درون» را در پیش گرفتند. بنابراین، ماهیت ناپایدار و شکننده حکومت‌های حاکم بر زیر سیستم خاورمیانه، توسعه نیافتگی در ابعاد چهارگانه، عدم تحقق جامعه مدنی، ساخت قبیله‌ای و سنتی، بافتار اجتماعی کهنه و فرسوده و وجود دولت‌های ناکارآمد و ناتوان، از علل بیداری اسلامی، اعتراضات و انقلابات در منطقه ارزیابی می‌شود.

موج بیداری اسلامی در سال‌های گذشته در منطقه خاورمیانه معادلات نظام منطقه‌ای را متحول ساخت و شکل‌گیری سیاست تجدید نظر طلبانه علیه دولت اسرائیل را سامان بخشید. در این فرایند گذار منظومه بهم پیوسته معاهده کمپ دیوید در حال فروپاشی بود. شاخصه‌های این تحول انفجار لوله‌های انرژی مصر به اسرائیل حدود ده بار، تصخیر سفارتخانه آن در برخی از کشورها و اصرار مردم بر قطع روابط دیپلماتیک کامل با دولت صهیونیسم بود. از طرف دیگر موج بیداری اسلامی به سرزمین‌های اشغالی فلسطین نیز تسری پیدا کرد. با توجه به این واقعیت هم‌اکنون موج بیداری اسلامی فروکش کرده است؛ اکثر کشورهای عربی به سیاست هم‌سازی و تبعیت از ایالات متحده آمریکا و متحدان استراتژیک آن پیوستند و به تبع آن توانستند تا حدود زیادی جریان بیداری اسلامی را متوقف نمایند. در این شرایط، ایران به‌عنوان کشوری تأثیرگذار در منطقه می‌تواند از فرصت‌ها و دریچه‌های نفوذی که در پیرامون آن به وجود آمده‌است، استفاده نماید. جمهوری اسلامی ایران با دیپلماسی و نفوذ فعال خود می‌تواند زمینه همگرایی ملت‌های اسلامی خاورمیانه در مقابل روابط دولت‌های عربی با اسرائیل را شکننده کند و منطقه خاورمیانه را به سوی امنیت پایدار هدایت کند. در این پژوهش، به بررسی علت‌های گوناگون بحران‌های دهه اخیر در منطقه پرداخته شده‌است، امید است که این پژوهش بتواند برخی از نقطه‌های کور اتفاقات را بنمایاند و محرکی برای دیگر پژوهشگران باشد تا در راستای تحقیق و تحلیل پیرامون این مباحث، به ژرف کاوی‌هایی بپردازند تا از این طریق منافع و مصالح ملی ایران اسلامی مطلوب‌تر تأمین شود.

## منابع و مآخذ

- آشوری، داریوش (۱۳۸۹)، **دانشنامه سیاسی**، تهران: انتشارات مروارید.
- بال، ترنس و ریچارد دگر (۱۳۸۶)، **ایدئولوژی های سیاسی و آرمان دمکراتیک**، ترجمه احمد صبوری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- بانک جهانی (۱۳۸۷)، **توسعه اقتصادی و چشم انداز های آن در خاورمیانه و شمال آفریقا**، ترجمه سید صفدر حسینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۸۸)، «پیش بینی تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر خاورمیانه»، **فصلنامه دانش سیاسی**، شماره ۱، صص ۵۷-۳۳.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۵)، «جایگاه تروریسم جدید در مطالعات خاورمیانه و روابط بین الملل»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۴، صص ۷۴-۵۷.
- بروملی، سیمون (۱۳۸۸)، «استثنا بودن خاورمیانه در گذار به دمکراسی؛ افسانه یا واقعیت»، ترجمه آراز امین ناصری، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال شانزدهم، شماره ۱، صص ۱۴۲-۱۱۱.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، **تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه کاری**، تهران: نشر نی.
- پور احمدی، حسین (۱۳۸۸)، «تأثیر اهداف راهبردی آمریکا در خاورمیانه بر منافع جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه بین المللی روابط خارجی**، سال اول، شماره ۲، صص ۸۸-۵۷.
- جعفری، علی اکبر (۱۳۸۹)، **منافع استراتژیک مشترک و اتحاد آمریکا-اسرائیل**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جوان شهرکی، مریم (۱۳۸۷)، **سیاست خارجی قدرت های بزرگ و اصلاحات در خاورمیانه**، تهران: انتشارات پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۲)، **سیاست خارجی آمریکا در آسیا**، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

- دهشیار، حسین (۱۳۸۳)، «خاورمیانه دمکراتیک: نا کجا آباد آمریکایی»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، سال یازدهم، شماره ۲، صص ۱-۲۶.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۷-۱۳۸۶)، «الگوهای امنیتی در خاورمیانه»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره های ۱ و ۴، صص ۴۱-۶۰.
- دهقانی، سید جلال (۱۳۸۳)، «مطالعات ایران؛ طرح خاورمیانه بزرگ و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۲۵، صص ۴۷۵-۵۰۰.
- روبین، باری (۱۳۸۰)، «ارتش و سیاست در خاورمیانه»، ترجمه ناصر حسن پور، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۲۷، صص ۲۹۰-۳۰۸.
- سحانی، محمد علی (۱۳۸۵)، «ارزیابی سیاست خاورمیانه ای آمریکا»، **نامه علوم اجتماعی**، شماره های ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸، صص ۱۸-۲۳.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۹)، «بازبینی طیف گرایش های سیاسی»، **فصلنامه سیاست**، شماره ۴۸، صص ۱۱۵-۱۵۴.
- غنوشی، راشد (۱۹۹۲)، «اسلام و غرب: واقعیات و چشم اندازها»، **سخنرانی در سمینار مرکز مطالعات دمکراتیک دانشگاه وست مینستر**، ۶ اکتبر.
- قربانی، فهیمه (۱۳۸۶)، «تروریسم و دمکراسی سازی در سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر: عربستان سعودی و کویت»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره های ۲ و ۳، صص ۸۷-۱۲۲.
- قهرمان پور، رحمان (۱۳۸۳)، «جهانی شدن و بحران هویت در کشورهای خاورمیانه»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره های ۳ و ۴، صص ۲۱-۴۱.
- لی نور جی، مارتین (۱۳۷۱)، «رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه»، ترجمه قدیر نصری مشکینی، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، شماره ۳، صص ۱۹۴-۱۷۳.
- مک لین، ایان (۱۳۸۱)، **فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد**، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر میزان.
- مورگنتا، هانس. جی (۱۳۷۴)، **سیاست میان ملت ها**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

موسوی شفقائی، مسعود (۱۳۸۸)، «نو محافظه کاری و هژمونی آمریکا؛ تحول هژمونی آمریکا در عصر نو محافظه کاران»، **فصلنامه مطالعات بین المللی روابط خارجی**، سال اول، شماره ۲، صص ۱۵۲-۱۱۹.

موسوی، سید حسین (۱۳۸۷-۱۳۸۶)، «درباره ی انتقال مرکز ثقل سیاسی ایران به خاورمیانه»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره های ۵۳-۵۲، صص ۸-۱.

موسوی، سید حسین (۱۳۸۸)، «میانہ روها و رادیکالها در خاورمیانه و راهبرد آمریکا»، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۵۶، صص ۱۲-۱.

الویشس هینبوش، ریموند (۱۳۸۲)، **سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه**، ترجمه علی گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هالیدی، فرد (۱۳۸۶)، «خاورمیانه و روابط بین الملل: قدرت، سیاست و ایدئولوژی»، ترجمه سید جواد صالحی، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره های ۵۱-۵۰، صص ۱۸۹-۱۸۱.

هاتر، شیرین (۱۳۸۱)، «اسلام گرایی: نقش سیاسی جنبش های اسلام گرا در خاورمیانه معاصر»، ترجمه پرویز کریمی ناصری و مریم سلمان یزدی، **فصلنامه مطالعات خاورمیانه**، شماره ۲۹، صص ۱۴۵-۱۸۴.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶)، **نظریه برخورد تمدن ها: هانتینگتون و منتقدانش**، ترجمه مجتبی امیری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

هی وود، اندرو (۱۳۸۷)، **درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیاد گرایی**، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

هی وود، اندرو (۱۳۸۹)، **سیاست**، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

Parmar, Inderjeet. Michael Cox (2010), **Soft Power And U.S. Forien Policy: Theoretical, Historical And Contemporary Perspectives**, Routledge, New York.

Sodaro, Michael J (2008), **Comparative Politics: A Global Introduction**, Published By MC Graw- Hill.

Thrall A, Trevor. Jane k Cramer (2009), **American Forien Policy And The politics Of Fear: Threat Inflation Since 9/11**, Routledge, New York.

Ahmadi, Hamid (2006), "The Greater Middle east Initiative: Internal Contradictions And External Problems", **Discourse: An Iranian Quarterly**, Vol. 7-8, No. 1& 4, PP. 59-72.

Cand land, Christopher (2007), "The U.S. Greater Middle East Initiative: Implications For Persian Gulf Economices and politics", **The**

**International Journal Of International Affairs**, Vol. XIX, No. 2, PP. 81-94.

Gelner, Earnst (1981), "Muslim Society", **Cambridge University Press**.

MacFarlane, Neil S (1991), "Impact Of Super Power Collaboration On The Third World", **Third World Security In Post Cold War Era**, PP.125-145.

Saghafi- Ameri, Nasser (2004), "New Trends In The EU- US Security Relationship: Implications For The Middle East, Persian Gulf & Iran", **Discourse: An Iranian Quarterly**, Vol. 6, No. 1, PP 77-100.

